**تطور مذهب شیعه و امینی مجدد مذهب**

**شهیدی، سید جعفر**

تاریخ شیعهء امامی شاهد جهاد صدها دانشمند بزرگ است،اما در طول مدت یازده قرن‏ (از آغاز غیبت صغری 260 ه.ق تا امروز)تنها چند شخصیت ممتاز توانسته‏اند با کوشش‏ های علمی و عملی خویش مسیر فکری این مذهب را تثبیت کنند،و یا بدان رونقی دهند.من‏ امینی را یکی از این چند تن می‏دانم.او تکلیف مذهبی خود را در حد هشام بن حکم، ابو سهل نوبختی،صدوق،مفید و سید مرتضی انجام داد.

شاید این داوری،آن هم بدین صراحت،بر بعض معاصران گران آید ولی حقیقت اینست‏ که شخصیت علمی امینی وسعت اطلاع او در کار خود،درجهء ایمان و اعتقاد او،عشق و علاقه‏ او بکار،اهمیت اثر توام با تتبع و تحقیق او برای بسیاری از مردم ما(حتی آشنایان با کتاب)مجهول مانده است.

آنروز که زنده بود بخاطر طرز تفکر خاص و رأیی که درباره رهبری شیعه و نحوه‏ توزیع مال امام زمان داشت مورد بی‏مهری بعض بزرگان فقها قرار گرفت و پس از مرگ او از بعض فضلای علاقمند بمذهب شنیده‏ام و می‏شنوم که حاصل کار امینی افزودن چند سند بر اسناد حدیث غدیر است.(همانند آنچه مرحوم میرحامد حسین در مجلد اول از منهج دوم‏ کتاب خود-عبقات الانوار-گرد آورده است)و ثمره این کوشش‏ها جز این نیست که باید نبرد بین علی و عمر از سرگرفته شود و بازار لعن سلام که سالهاست تعطیل شده و یا از رونق‏ افتاده است دیگر بار رواج یابد و آنانکه کتاب او را از دیده ادبی می‏نگرند،می‏پندارند الغدیر در ردیف فصلی است که ابو منصور ثعالبی در یتیمة الدهر ذیل عنوان(داریات)(1)آورده است.

بخاطر دارم سالی که امینی مصمم شد«الغدیر»را در نجف بچاپ برساند،چون بهای‏ خرید کاغذ و هزینه چاپ کتاب را نداشت،از بعض بازرگانان ایرانی یاری خواست آنان‏ حاضر شدند از بابت سهم امام علیه السلام پولی برای این کار بپردازند،ولی بعضی رخصت‏ ندادند و گفتند:پرداخت سهم امام علیه السلام برای چاپ کتاب شعر،شاید مورد رضایت آن‏ بزرگوار نباشد.این فتوی بر مرحوم امینی گران آمد و آن فصل که در آغاز مجلد دوم الغدیر ذیل عنوان(موکب الشعرا)می‏بینید و از ص 16 تا ص 24 این مجلد را گرفته است، عکس العملی از گرانی خاطر این مؤلف بزرگوار است،اتفاقا این فصل از نظر ادبی و تاریخی‏ فصلی آموزنده است برای متتبعان در تاریخ.

بنده نمی‏خواهم بر آن فقیه بزرگوار که بجوار رحمت حق رفته است خرده بگیرم.چه می‏دانیم‏ (\*)-این مقاله برای مجلد دوم یادنامهء امینی نوشته شده است.و مجلهء یغما چاپ آن را پیش از درج در کتاب مناسب شمرد،هرچند در صفحات آخر واقع شد.

(1)-داریات نام سلسله قصیده‏هائی است که شاعران دربار صاحب اسماعیل بن عباد(326- 388)در وصف خانه‏ای که وی در اصفهان بنا کرد ساختند برطبق میزان‏های فقهی،مجتهد موظف است مطابق اجتهاد خود عمل کند اگر به صواب رفت او را دو مزد است،و اگر خطا کرد باری مزد کوشش خود را از خدای خویش خواهد گرفت. پس بر او جای اعتراض نیست.و باز می‏دانیم ملاک مصرف سهم امام علیه السلام-در غیبت امام- قطع به رضای معصوم است و حتما آن فقیه یقین نداشته است که پرداخت سهم امام برای چاپ‏ کتاب الغدیر موجب خشنودی امام زمان خواهد بود.

آنچه می‏خواهم بگویم اینست که وقتی حاصل سی سال تتبع امینی در دیدهء فقیهی بزرگ از فقهای شیعه به صورت کتاب شعر معرفی شود.دیگران درباره او چگونه داوری می‏کنند؟ پس آنچه در آغاز این مقاله نوشتم که شخصیت امینی و اثر او مجهول مانده است سخنی به‏ گزافه نیست.امروز که چند سال است از مرگ وی می‏گذرد با آنکه در تهران«پای تخت‏ تشیع»مرکزی به نام«مکتب الغدیر»تأسیس شده است و با آنکه عده‏ای از فضلا دست به‏ ترجمه کتاب او زده‏اند هنوز هم ارزش کار علمی این مرد حتی بر بعض فضلا روشن نیست.

در شمارهء اول نشریهء«الفبا»مقاله‏ای به قلم دوست فاضل من آقای محمد رضا حکیمی‏ با عنوان«یادنامهء علامهء امینی»منتشر شد.یکی از نقادان ادب هنگام بحث از محتویات‏ این شماره،دربارهء مقالهء آقای حکیمی نظری داشت و در ضمن آن نوشته بود خوب بود این‏ مرد را(امینی را)بیشتر معرفی می‏کردند.

وقتی زندگانی مردی عالم برای کتاب‏خوان و کتاب‏شناس مجهول بماند از کسانی که‏ دورهء کتاب را بیشتر برای زینت تالار پذیرائی می‏خرند چه توقعی می‏توان داشت،به خصوص آنکه‏ کتاب‏های او به عربی باشد،یعنی در بازار بی‏رونق،کالای خود را عرضه کند.

اما باید دانست امینی بی‏سبب برای جامعهء شیعه و جز شیعه ناشناخته نمانده است.امینی‏ ناشناخته است چون آن‏چه وی برای شناساندن او می‏کوشید،امروز مانند خود او برای‏ بسیاری از ما ناشناخته است.

امینی برای دفاع از تشیع می‏کوشید،و امروز حقیقت تشیع حتی برای بعض شیعه- مذهب‏ها هم‏چنان‏که باید روشن نیست.شاید باز این قضاوت بر بعض از شیعیان گران آید ولی‏ بپذیرند یا نپذیرند،حقیقتی است.مذهب شیعه نه تنها برای مردم عصر ما شناخته نیست، بیش از سه قرن است که پی‏درپی رنگ دیگری از مجهول ماندن به خود می‏گیرد.آری‏ تشیع هم داستانی مانند مروج آن شیخ عبد الحسین امینی دارد.

کتاب امینی در نظر آن فقیه بزرگ کتاب شعر معرفی شده بود،مذهب شیعه هم برای‏ بسیاری از شیعه و غیرشیعه در این جمله خلاصه می‏شود:

«علی بن ابی طالب علیه السلام که در سال سی و پنجم هجری به خلافت رسید می‏باید در سال یازدهم هجری عهده‏دار این منصب شده باشد،پس باید کسانی را که نگذاشتند او بیست و چهار سال بیشتر امامت کند لعن کرد و از آنان بیزاری جست و به آنان که می‏خواستند آن حضرت زودتر بار مسئولیت امامت را به دوش گیرد باید درود فرستاد،این است عقیدهء عده‏ای از شیعه و غیرشیعه دربارهء مذهب تشیع و این است آن‏چه می‏پندارند حاصل ده قرن‏ کوشش علمی و سیاسی هزارها عالم و ادیب و سیاستمدار و حاکم و ده‏ها هزار قربانی فقط و فقط برای تحقق آن بوده است.اما راستی اگر چنین باشد-و مسلما چنین نیست-باید گفت جنجالی‏ بوده است بر سر هیچ یا چیزی شبیه هیچ.

من کسانی را که چنین اعتقادی دارند مقصر نمی‏دانم زیرا مسیر فکری تشیع از قرن‏ یازدهم هجری تغییر کرده است و یا به عمد آن را تغییر دادند و دیگر به راهی نرفت که در عصر تابعین و ائمه معصومین و تا نیمه دوم قرن پنجم هجری می‏رفت.

برای آن‏که خواننده جوان و نامتتبع این مقاله-اگر اصولا خواننده‏ای داشته باشد- بداند مقصود نگارنده چیست و برای آن‏که بدانید چرا امینی حاصل سی سال رنج خود را در 14(1)مجلد کتاب به نام الغدیر فراهم آورده و برای آنکه بدانیم الغدیر از چه بحث می‏کند و چرا بحث می‏کند باید بگویم که مذهب شیعه در طول تاریخ خود چه از نظر تطور فکری‏ و چه در زمینه کوشش‏های عملی مرحله‏ها را پیموده است و در هر مرحله از این مرحله‏ها مشخصاتی داشته است.اگر بخواهیم این مرحله‏ها را طبقه‏بندی کنیم ممکن است برای آن‏ پنج دوره قائل شویم:

1-پس از رحلت رسول اکرم(ص)تا آغاز غیبت صغری یعنی از سال یازدهم تا سال‏ دویست و شصتم هجری.دوره‏ای که امیر المؤمنین علی علیه السلام و فرزندان او مستقیما رهبری‏ شیعیان را به عهده داشتند،دوره‏ای که علمای مناظر و متکلمان برجسته‏ای چون عبد اللّه بن‏ عباس،عمار بن یاسر،محمد بن مسلم،زراة بن اعین،هشام بن حکم،ابو بصیر یونس بن- عبد الرحمان و محمد بن علی بن نعمان کوفی(مؤمن طاق)در آن تربیت شدند و عهده‏دار ترویج این مذهب گردیدند.

2-از آغاز غیبت کبری یعنی از سال 329 هجری قمری تا سال 447(سال ورود طغرل سلجوقی به بغداد و برانداختن آخرین پادشاه شیعی(2)آل بویه الملک الرحیم).در این عصر علما و متکلمانی چون نواب اربع،سعد بن عبد اللّه بن ابی خلف اشعری قمی،ابو سهل‏ نوبختی،محمد بن یعقوب کلینی،فرزندان بابویه(3)،ابن قولویه،مفید.شیخ طوسی، سید رضی،سید مرتضی،مروجان مذهب بودند.

3-از دوره تسلط سلجوقیان تا قتل خواجه نظام الملک طوسی(485)دوره‏ای که‏ (1)-نخست بنا بود این کتاب در 14 مجلد منتشر شود و هر مجلدی به شعرای یک قرن‏ اختصاص یابد ولی عملا چنان نشد و مجلد یازدهم تا شعرای قرن دوازدهم را دربردارد و مجموع‏ کتاب با فهرست‏ها شاید بیست مجلد گردد.(2)-آل بویه یا دیلمیان،عموما مروج مذهب‏ شیعه بودند.اختصاص دیلمیان بغداد به خاطر آنست که این شعبه چون بر مرکز خلافت استیلا داشت میتوان گفت بر تمام قلمرو شیعه نظارت می‏کرد.(3)-علی بن حسین بن موسی بن‏ بابویه قمی از فقهای بزرگ شیعه است و با حسین بن روح(یکی از نواب اربع)به سال 328 ملاقات کرد و در سال 329 درگذشت.سه فرزند داشت که دو تن آنان به نام محمد بن‏ علی بن حسین(م-381 ه.ق)و حسین بن علی بن حسین(م-پس از 381 ه.ق)از بزرگان علمای شیعه‏اند و به ابن بابویه شهرت دارند.محمد که او را صدوق لقب داده‏اند با سلاطین و بزرگان مراوده داشت.و صاحب بن عباد از او نهایت احترام می‏کرد و حسین‏ استاد سید مرتضی است.

شیعه در نهایت سختی بسر می‏برد چنان‏که نظام الملک در سیاست‏نامه آنان را در ردیف گبران‏ و ترسایان آورده است و نویسد:

«در روزگار محمود و مسعود و طغرل و الب‏ارسلان...هیچ گبری و ترسایی و رافضییی‏ را یارای آن نبودی که به صحرا توانستی آمدی(1)»

4-از دورهء تاج الملک ابو الغنائم قمی و زیر شیعی سلجوقیان به بعد که پس از برافتادن‏ دولت‏های شیعی،مجددا شیعه در قدرت سیاسی مداخله می‏کند،تا ورود شاه اسماعیل به تبریز و رسمیت دادن مذهب شیعه در ایران(2).

5-از سلطنت نادر تا آغاز نهضت علمی جدید در بلاد شیعی یعنی تا پایان قرن سیزدهم هجری.

اگر متتبعی باانصاف پابپای تاریخ،با سیر مذهب شیعه پیش آید به خوبی درمی‏یابد که این مذهب در دورهء اول و دوم از لحاظ پی‏ریزی اصول فکری و اعتقادی و تثبیت مکتب‏ کلام(3)خاص خود عصری درخشان داشته است.اما در دوره‏های بعد هرچند به تدریج نفوذ سیاسی آن افزایش یافت و تا آنجا پیش رفت که مذهب رسمی کشوری مانند ایران گردید،از لحاظ روش فکری و منطق علمی اندک‏اندک قوس نزولی را طی کرد تا آنجا که در دورهء پنجم‏ می‏توان گفت حرکت فکری آن در نقطه مقابل دورهء دوم قرار دارد.

دورهء نخست از لحاظ پایه‏گذاری اصول اعتقادی برای شیعه دارای اهمیت فراوانی‏ است،درست است که در عصر ائمه(ع)مذهب شیعه کلامی مدون توأم با روش منطقی نداشت‏ اما روایات متعدد که از ائمه(ع)رسیده بوده و نتیجه مباحثه‏های بسیاری از شاگردان آن‏ بزرگواران با مخالفان خود زمینه را برای پی‏ریزی اصول اعتقادی مبتنی بر قیاس‏های منطقی‏ آماده ساخت.

در دورهء دوم علمای شیعه با استفاده از ظواهر قرآن کریم و روایات رسیده از ائمه(ع) مترقی‏ترین مکتب کلامی را که می‏توان گفت تا آن عصر بی‏سابقه بود تأسیس کردند و پایه و اصول اعتقادی و عملی این مذهب را چنان ریختند که نه تنها در طول تاریخ زنده بماند بلکه‏ پیوسته پیشروی خود را حفظ کند و چاره‏جو وجواب‏گوی مشکلات اجتماعی باشد.بدین‏ معنی که از یک سو اصل عدالت را در زمره اصول اعتقادی درآوردند و از سوی دیگر عقل را جزء مدارک استنباط احکام کلی فرعی شناساندند و به خلاف مذاهب سنت و جماعت باب اجتهاد را برای همیشه بازدانستند.به تعبیر دیگر در زمینه اعتقاد و عمل هر دو حکومت عقل را به رسمیت‏ شناختند.بهتر است در این باره برای آنان که آشنائی درست با این اصطلاحات ندارند توضیحی بنویسم.

(1)-سیاست‏نامه چاپ کتاب‏خانه کاوه 1310 ص 116(2)-چون در دوران دوم‏ حکومت سلجوقیان و نیز در حکومت خوارزمشاهیان به خاطر سرگرمی حکومت‏ها بکار خود،شیعه درتبلیغ مذهب خود نسبة آزادی‏هائی داشته است،بدین جهت تطور سیاسی و فکری‏ شیعه را در مجموع این دوره‏ها و نیز در فترت مغول و حکومت تیموریان تا قیام صفویه یک‏ دوره به شمار آوردیم.(3)-در این مورد به جای فلسفه لفظ کلام را به کار بردم،زیرا چنان‏که می‏دانیم در شناخت فلسفی به شرع و شریعت توجه نمی‏شود.لیکن در مباحث کلام‏ از عقل و شرع(با یکدیگر)برای درک حقایق استفاده می‏کنند.

معنی عدالت در اصول مذهب شیعه این است که پروردگار ثواب و یا کیفر بندگان را به مقدار اطاعت یا نافرمانی آنان می‏دهد و چون اطاعت و نافرمانی مترتب بر امتثال امر یا ارتکاب منهی عنه است و چون امر یا نهی پروردگار به خاطر مصلحت یا مفسده چیزی بدان‏ تعلق می‏گیرد و چون تعلق مصلحت و یا مفسده بر چیزی تابع حسن و قبح عقلی است.پس تکالیف‏ و احکام پروردگار عبث و گزافه نیست بلکه باید منطبق با حکم عقل باشد.

گنجاندن عقل در ادله اجتهاد و نیز تأسیس قاعده(کلما حکم به العقل حکم به الشرع) برای این بود که بگویند آن‏چه را عقل اجتماعی برای بهبود و پیشرفت جامعهء اسلامی به‏پسندد و ظواهر کلی احکام شرعی با آن مخالفت صریح نداشته باشد لازم الاجرا است.پس برخلاف‏ مکتب اشعریان که هرگونه قدرت اراده را از مکلف سلب می‏کرد و نیز ضمانت اجرائی‏ برای اطاعت و یا نافرمانی بنده قائل نبود،و نیز برخلاف مکتب مرجئه که بازخواست از کارهای زشت را به خدا واگذار می‏کرد و مرتکب را مستحق ملامت نمی‏شمرد و عملا پشتیبانی‏ برای خلفای ستمکار بود،در اصول و فروغ مکتب فکری و اعتقادی مذهب شیعه عقل حکومت‏ تام و تمام داشت،ثمره این کوشش‏ها آن شد که مذهب شیعه در موارد بسیاری گره‏گشای‏ مشکلات بزرگی گردید.

از دورهء سوم یعنی از آنگاه که کوشش‏های سیاسی شیعه‏ها به ثمر رسید و توانستند مجددا در کار حکومت مداخله کنند،تا آنگاه که رسمیت مذهب شیعه به وسیلهء شاه اسماعیل‏ اعلام گردید(1)،با آنکه عملا شیعه به بزرگترین قدرت سیاسی رسید،از لحاظ منطق فکری قدم‏ مؤثری برنداشت.اگر در عصر صفوی چند تن فیلسوف و یا متکلم عالی‏قدر پیدا شد کوشش‏ آنان در محدودهء خاصی منحصر به خود و شاگردان آنان بود نه در عمق اجتماع شیعه اثری‏ چشم‏گیر داشتند و نه توانستند جریان فکری را به مسیر نخستین آن برگردانند.گویا شیعهء عصر صفوی می‏پنداشت که چون در مبارزهء سیاسی سنی را مغلوب کرده است دیگر وظیفه‏ای ندارد و همین‏که مناقب‏خوانان در بازارها جای فضائلیان را گرفتند کافی است.خساراتی را که‏ شیعه از دورهء سوم به بعد متحمل شده است در آن دوره آشکار نیست و تنها آثار آن در پایان‏ دوره چهارم دیده می‏شود.

اما دورهء پنجم مخصوصا قرن دوازدهم وسیزدهم را باید منحطترین دوران فکری‏ در ادوار تشیع دانست.در طول دو قرن نه تنها در اصول عقاید کتاب‏هائی در حد اعتقادات‏ صدوق،شافی سید مرتضی و النقض عبد الجلیل رازی تألیف نشد(که براساس منطق و خالی‏ از دشنام و سخنان زشت و یا استدلال‏های غیرمعقول باشد)،در تفسیر قرآن کریم هم کتابی که‏ در ردیف تبیان شیخ طوسی و یا تفسیر ابو الفتوح رازی و یا مجمع البیان و جوامع الجامع‏ شیخ طبرسی باشد دیده نمی‏شود.اگر برای کشف معانی قرآن برخاستند،با استفاده از روایات ضعیف و تأویل‏های دور از ذهن،آیات قرآن را بین علی و عمر تقسیم کردند و اگر دست به ابتکار زدند،حاصل آن تألیف کتابی نظیر«فصل الخطاب»بود که هنوز هم شیعه‏ باید غرامت آنرا در مجامع اسلامی پس دهد،و اگر خواستند مقام شامخ امامت را بشناسانند، (1)-908 هجری قمری.

ثمره کوشش آنان تألیف رساله‏ای در باب«جزیره خضرا»است که امام زمان و خاندان آن‏ حضرت در آن بسر می‏برند و پای هیچکس جز بعضی شیعیان مخلص به آنجا نمی‏رسد و اگر کشتی مخالفان به آن جزیره نزدیک شد یا غرق می‏شود و یا از قدرت خدا ناخدای کشتی کور می‏گردد،تا جزیره را نبیند و به درون آن نرود.

سیر اعتقادی مذهب هم در این دوره دست کمی از سیر علمی ندارد.گفتیم که در دوره‏ دوم،شیعه با استفاده از ظاهر قرآن و حدیث‏های رسیده از ائمه علیهم السلام،اصل عدالت‏ را جزء اصول اعتقادی مذهب درآورد و گفتیم معنی عدالت اینست که پاداش و کیفر بندگان‏ مقابل با اعمال نیک و کردار بد آنان خواهد بود.این اصل در دوره‏ای که از آن بحث می- کنیم متزلزل شد.اشاعهء اخبار ضعیف(به استناد تامح در ادله سنن)در محبت اهل بیت، و امید به شفاعت آن بزرگواران موجب گستاخی عامه در مهمل گذاشتن فرایض و ترک نوافل‏ گردید.دیگر آن مشخصاتی که امام صادق برای شیعه فرموده بود جز در خواص و زهاد علما دیده نمی‏شد،طغیان و سرکشی علاقه و احساسات و ناآشنا بودن عامه به منطق صحیح مذهبی، حتی مفهوم امامت را هم از آنچه پیغمبر و امامان شناسانده بودند و اخبار صحیح و صریح‏ بیان‏دارنده آن بود بیرون آورد،و در قالب الفاظی ریخت که می‏توان گفت از غلوگونه‏ای‏ خالی نیست.

مناقبیان این قصیده‏ها را(عربی یا فارسی)در بازارها و مجلس‏ها خواندن گرفتند.

جهان اگر فنا شود علی فناش می‏کند و گر جهان بپا شود علی بپاش می‏کند ها علی بشر کیف بشر ربه فیه تجلی و ظهر

من اگر خدای ندانمت متحیرم که چه خوانمت.

آنروز که نه آدم و نه حوا بود معمار خدا بود علی بنا بود عقل گوید عشق دیوانه است ز امکان پا مکش‏ عشق گوید عقل بیگانه است آن سوتر شتاب‏ از میان رفت آن توئی و آن دوئی‏ شد یکی مقصود و بیرون شد دوئی‏ این دوئی باشد ز تسویلات ظن‏ ای تو من هم من تو از وحدت تو من‏ باز دیوانه شدم زنجیر کو؟ من حسین اللهیم تکفیر کو؟

شاید بعض آنانکه این بیت‏ها و مانند آنها را سروده‏اند تحت تاثیر علاقه و احساس و عشق شدید قرار گرفته‏اند،و شاید بتوان با مقیاس عرفانی این معانی را توجیه کرد،اما باید متوجه بود که در مکتب تشیع چنانکه نوشتیم بحث‏ها برپایهء انطباق عقل و شرع است نه ذوق‏ و کشف،و سخن در راه شناخت حقیقت است براساس منطق و قال،نه جذبه و حال.

حالا بد نیست نگاهی به سنت‏های عملی و یا به اصطلاح شعارهای شیعه در این دوره‏ بیفکنیم.می‏دانیم که شیعه از دیرباز شعارهای مخصوص خود داشته است،اما این شعارها هم در این دوره دگرگون شد.مجالس بحث و انتقاد و نقض و ابرام و یا تذکار شهامت و شجاعت‏ شهیدان راه حق،به خاطر بلند ساختن نام دین و یا تحریص و تهییج مردم به درستکاری‏ و پرهیزکاری و مجاهده در راه عدالت جای خود را به تظاهراتی داد که اگرچه بیشتر برپا دارندگان آن از خلوص نیت و اعتقاد صافی و محبت خالص خالی نبودند،اما منطق عقلی و اجتماعی بر همه آن رفتارها صحه نمی‏گذارد.

اگر معز الدوله دیلمی در سال 352 هجری قمری زنان شیعه را گفت تا روی سیاه کنند و با گریبان چاک در بازار بغداد بیایند(و فقهای سنی آن سال را سنة البدعة نامیدند)،برای‏ آن بود که شیعه در آن روزها در فشاری سخت بسر می‏برد.می‏بایست احساسات و عواطف‏ مردم به نفع خاندان رسول اکرم انگیخته شود و خلافت بغداد که از مذهب سنت حمایت می- کرد ضعیف گردد و نفوذ شیعیان در دستگاه حکومت اسلامی شدت یابد،اما بیشتر آنچه در پایان دورهء مورد بحث به نام شعائر در شهرهای بزرگ شیعه‏نشین برپا می‏شد،بسا که وسیله‏ خودنمائی بود و یا سرگرمی و تفریح مردمانی وقت‏گذران(1).هنوز هم هر سال روز عاشورا در کربلا و نجف صدها تن بنام«تطبیر»(2)به راه می‏افتند و با قمه‏های تیز بر فرق خود می‏زنند.این کار گذشته از عواقب بدی که در اجتماع می‏گذارد،بسا که از نظر حکم فقهی‏ مشروع نباشد.حالا مسلمانان غیرشیعی و جهان‏گردان غیرمسلمان چه طعنه‏ها به خاطر کردار بعضی نابخردان شیعه‏نما به شیعه زده‏اند بماند.

کوتاه سخن آنکه انحطاط در جهت فکری و عملی در اواخر قرن سیزدهم هجری محیط را برای آنانکه به عمد یا به اشتباه با شیعه پیوندی نیکو نداشتند آماده ساخت.در آغاز این قرن‏ تنی چند از دانشمندان عرب چون مرحوم احمد امین و سید رشید رضا از روی بی‏اطلاعی، و عده‏ای چون موسی جار اللّه و عبد اللّه قصیمی و محب الدبی طبری و محمد ثابت گیلانی از روی‏ بداندیشی و کسانی مانند مؤلف عقیدة الشیعه به خاطر فتنه‏انگیزی.سخت‏ترین حمله‏ها را به‏ شیعه و مذهب شیعه آغاز کردند.شیعیگری را ردیف بت‏پرستی،یهودیگری و معتقدات مردم‏ وحشی و بربری شناساندند.تا آنجا که مرد فاضلی چون مرحوم احمد امین نوشت:

حقیقت اینست که شیعیگری پناهگاهی بود که هرکس می‏خواست از راه دشمنی یا کینه‏ (1)-جمله زینب زیادی را شاید شنیده باشید.مرحوم عبد اللّه مستوفی نویسد:در زمان‏ ناصر الدین شاه زنی با چادر نماز که فراش‏ها به واسطهء نداشتن چاقچور نگذاشتند وارد تکیه دولت شود برای اینکه دست خالی برنگشته لامحاله بازی‏کن‏ها را تماشا کرده باشد، کمی دورتر می‏ایستد.همینکه موقع سواری و رفتن شبیه خوانها به تکیه می‏رسد،هریک‏ سوار شتری می‏شوند.باجی چادر نمازی هم بر یکی از شترها سوار می‏شود.ساربان‏ها به‏ تصور اینکه این هم یکی از شبیه‏خوانهاست مخالفتی به عمل نمی‏آورند.ام کلثوم و...هر یک در نوبت خود به انجام وظیفه پرداختند،چادر نمازی هم دو شعر عامیانه سر هم کرده‏ موقعی که شتر او محاذی غرفه شاه می‏رسد شروع بخواندن می‏کند:من زینب زیادیم-عروس‏ ملاهادیم-اومده‏ام پول بسونم-چادر و چاقچور بسونم...پادشاه هم امر داد پول چادر و چاقچور به زنک دادند.(شرح زندگانی من ج 1 ص 420-422). (2)-تطبیر کلمه‏ای است عربی که از(تبر)فارسی گرفته شده است و تطبیر بمعنی قمه‏ زدن است.موسی جار اللّه هنگام طعن بر شیعه گوید تطبیر را باید«تتبیر»گفت چه این عمل‏ «تتبیر»است معنی و عملا تتبیر لفظی است عربی بمعنی شکستن و هلاک کردن که در قرآن‏ کریم برای کافران بکار رفته است چون قمه‏زنی سالهاست در ایران برافتاده است به جای‏ آن همان کلمه(تطبیر)را آوردم.

اسلام را نابود سازد و یا هرکس می‏خواست آداب کیش پدران خود را که یهودی یا ترسا یا زردشتی یا هندو بودند...در اسلام آورد به شیعیگری پناه می‏برد(1).غلاة شیعه بدین راضی‏ نشدند که بگویند علی معصوم و پس از پیغمبر فاضل‏ترین آفریدگان است،بلکه بعض آنان‏ گفتند جزئی الهی در علی حلول کرده و با جسد او متحد شده است(2)

مطالب اینان چون به عربی است در محیط مذهبی ایران جز بعض خواص کسی از آن‏ خبر ندارد،اما در عراق که شیعی مقابل سنی است و نیز در دیگر کشورهای عربی چون سوریه‏ لبنان،اردن هاشمی،مصر وشمال افریقا چهره زشتی را از شیعه در ذهن مردم ترسیم کرد و سرزنش و لعن و تحقیر شیعیان آغاز گردید.بیم آن می‏رفت که کینه‏توزی‏های گذشته تجدید شود،در چنین وقتی امینی بر خود واجب دید دست بکاری بزرگ زند،او نخست مذهب شیعه‏ را چنانکه از اهل البیت رسیده است معرفی کرد و آنگاه مطالب این کتاب‏ها را تجزیه و تحلیل‏ نمود و منصفانه بدانها پاسخ گفت.

نهایت بی‏انصافی است که کتاب امینی را به دقت نخوانده بگوئیم او الغدیر را برای‏ این نوشته است که بر دیگر مذاهب اسلام خط بطلان کشد یا مانند بعض عالمان عصر صفوی‏ غرض او دشنام‏گوئی به صحابه پیغمبر بوده است.او هرگز نخواسته است جان‏فشانی‏های بیدریغ‏ و رنج طاقت‏فرسای صحابه رسول اللّه(ص)و خلفائی را که بسیرت آن حضرت رفتند نادیده‏ بگیرد.او نمی‏خواسته است بساحت کسانی که به اسلام خدمت‏های بزرگ کردند اهانت کند او حتی در مجلد ششم از کتاب خود صریحا می‏نویسد:

ما منکر فقه دانستن و عالم بودن عمر بن خطاب نیستیم چه او نیز مانند دیگر مسلمانان‏ که معاصر و معاشر پیغمبر بودند باید از این فضیلت برخوردار باشد(3)

پس اگر در همین مجلد فصلی ذیل عنوان«نوادر الاثرفی علم عمر»آورده،برای‏ اینست که موسی جار اللّه مؤلف کتاب«الوشیعه فی نقد عقائد الشیعه»مدعی است که عمر در زمان خود اعلم وافقه صحابه بود.اگر موسی جار اللّه به همین اندازه اکتفا می‏کرد، شاید بحث و جدل مورد نداشت چه علی و عمر هر دو به پیشگاه پروردگار رفته‏اند و او داور حقیقی است.ولی او این گفته را مقدمه برای طعن بر مذهب شیعه قرار می‏دهد که مذهب‏ آنان در فقه اسلامی براساس مذهب اهل البیت است.بنابراین امینی در این فصل روش دفاعی‏ داود نه حمله و سرزنش.اگر هنگام نقل قصیده غدیریه عمرو بن عاص ترجمه مفصل این‏ مرد را از ص 114 تا 176 در مجلد دوم کتاب خود آورده است و خواننده را از کثرت‏ تتبع و احاطه وسیع و نقد علمی دچار حیرت می‏سازد و سرانجام می‏بیند مردی که نام‏ صحابه رسول اللّه بر آن نهاده‏اند بوئی از تربیت مسلمانی ندارد.برای اینست که نشان دهد حدیث«اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم»(4)ساختهء یاران معاویه است تا خلافت پسر ابوسفیان و کردار او را مشروع جلوه دهند.وگرنه میان صحابهء پیغمبر نیز کسانی بودند که‏ سود خویش را بر سود مسلمانان ترجیح دادند و نمی‏توان عماریاسر و طلحة بن عبید اللّه و سلمان‏ فارسی و عمرو بن العاص و ابوذر غفاری و حکم بن العاص را در یک ردیف آورد.

(1)-فجر الاسلام چاپ دوم ج 1 ص 324(2)-همین کتاب ص 315

(3)-ج 6 ص 82.(4)-یاران من همانند ستارگانند،پی هرکس را گرفتید هدایت شدید.

و در ص 74 از مجلد هفتم هنگامی که می‏خواهد روایات جعل‏شده دربارهء ابو بکر را نقد کند،روایاتی که بیشتر آن به امر معاویه ساخته شده است،چنین می‏نویسد:جنایتی بزرگ‏ است که بخواهیم حق یا غار پیغمبر و تنها کسی را که از نخستین دستهء مهاجران با او همراه‏ بود نادیده بگیریم.ما باید او را بزرگ بداریم و هنگام داوری دربارهء وی از عدالت به یکسو نشویم و از روی عاطفه قضاوت نکنیم...

\*\*\* اگر بخواهم حق امینی و کتاب او را بگذارم،سخن به درازا می‏کشد.قضاوت‏کنندگان‏ درباره این مرد باید نخست کتاب او را با دقت بخوانند،سپس درباره او داوری کنند.من او را خوب می‏شناختم.دوستی ما از نجف آغاز شد و در تهران و تا به هنگام مرگ وی ادامه‏ داشت.امینی به حق نمونه کوشش و پشتکار بود به من گفت برای تألیف الغدیر ده هزار جلد کتاب خوانده‏ام.او مردی گزافه‏گو نبود.وقتی می‏گفت کتابی را خوانده‏ام بدرستی خوانده و در ذهن سپرده و از آن یادداشت برداشته بود.آن روزها شهر نجف دوسه کتابخانهء بزرگ‏ داشت که اختصاصی بود و همه نمی‏توانستند از آن استفاده کنند،تنها کتابخانه‏ای که می‏توانستیم‏ بی‏تکلف برای مطالعه آنجا برویم کتابخانهء حسینیه شوشتری‏ها بود(نمی‏دانم هنوز هم هست‏ یا نه)این کتابخانه نسخه‏های خطی و چاپی خوب داشت ولی غالب روزها بسته بود،زیرا کتابدار آن حقوق مرتبی نداشت،ناچار برای تلاش معاش پی کار خود می‏رفت.

سالها بعد از مرحوم امینی شنیدم که من صبح به کتابخانهء حسینیهء شوشتری‏ها می‏رفتم و به کتابدار می‏گفتم در بروی من به بند و پی کارت برو ظهر یا شب که آمدی در را باز کن‏ و او هم این کار را می‏کرد،بدین ترتیب امینی می‏توانست نصف یا تمام روز را با آسودگی‏ خاطر در آن کتابخانه مطالعه کند و یادداشت بردارد.کمتر اتفاق می‏افتاد که در مجالس عمومی‏ دیده شود.چه روز و شب را بکار خواندن و نوشتن می‏گذراند.در اینجا بد نیست داستانی‏ را از کتاب خواندن او برای شما بنویسم.سال 1326 شمسی بود(ماه و روز آن را فراموش‏ کرده‏ام)راجهء محمودآباد(خدایش بیامرزد تازگی درگذشت)برای زیارت به نجف آمد. مردی روحانی بنام مولوی سبط الحسن همراه داشت که کتابخانه او را اداره می‏کرد.قرار شد باهم بدیدن امینی برویم،سبط الحسن کتابی در تاریخ کتابخانه‏های شیعه نوشته بود و می‏خواست مرحوم امینی نامی بدان بگذارد.اندکی بعد از مغرب به خانه امینی رفتیم‏ سبط الحسن کتاب را به او داد.کتاب در حدود سیصد صفحه و به زبان اردو بود ولی مؤلف گاهگاه‏ عبارت‏های عربی یا فارسی و یا نام کتاب‏های عربی و یا فارسی را در متن و حاشیه نوشته بود. مرحوم امینی اردو نمی‏دانست.کتاب را از سبط الحسن گرفت و بخواندن آن عبارت‏های عربی‏ ویا فارسی پرداخت.دو ساعت و نیم یا سه ساعت از شب می‏گذشت که به آخر کتاب رسید و آن را به زمین گذاشت یعنی تا تمام آن عبارت‏ها و نام کتاب‏ها را به دقت نخواند کتاب را رها نکرد.

درباره تقوای او فقط باید همین را بگویم که به حقیقت مصداقی بود از آیهء کریمهء (یجاهدون فی سبیل اللّه و لایخافون لومة لائم)رحمة اللّه علیه رحمة واسعة.